

تأثیرات نظریه خطابات قانونی امام خمینی 1 بر انقلاب اسلامی

دریافت: ۹۷/۴/۱۶ تأیید: ۹۸/۷/۲۲ نجف لکزایی*
و هادی جلالی اصل**

چکیده

یکی از چالشی‌ترین مباحث فقه سیاسی دوران معاصر، بحث از وجوب یا حتی جواز انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی بوده است. بخشی از این مناقشات، مربوط به مسأله شک در قدرت براندازی حکومت پهلوی و اداره جامعه پس از تشکیل حکومت و وظیفه مکلف در این مقام است.

به نظر می‌رسد در رابطه با این مناقشه، نظریه خاص امام خمینی 1 در رابطه با چگونگی توجه خطاب به مکلفین؛ یعنی نظریه خطابات قانونی و لازمه آن؛ یعنی عدم شرطیت قدرت در تکلیف، تأثیر مستقیم بر عمل کرد ایشان در مسیر انقلاب اسلامی داشته است. این مقاله با بررسی تأثیرات احتمالی نظریه خطابات قانونی امام خمینی 1 بر انقلاب اسلامی، در دو صورت «شک در قدرت» و «علم به عدم قدرت»، به این نتیجه می‌رسد که مبنای اصولی امام خمینی 1 برای مشروعیت انقلاب، لازمه نظریه خطابات قانونی در رابطه با شرطیت قدرت در جایی که علم به امکان تحصیل قدرت است، می‌باشد.

واژگان کلیدی

امام خمینی 1، انقلاب اسلامی، فقه سیاسی، شرطیت قدرت در تکالیف، نظریه خطابات قانونی

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم 7 :nlakzaee@gmail.com
** دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم 7 :hja1366@yahoo.com



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني

مقدمه

اصول فقه روش تحقیق فقه است و در کنار مسائلی هم چون اختلاف در قرائت قرآن و روایات، وجود الفاظ مشترک، اختلاف در فهم و برداشت فقیه از منابع به دلیل تشابه در معنا، شناخت صحیح روایات تقیه‌ای و شناخت موارد نسخ، وجود جعل و تحریف در منابع و... (موسوی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۲-۱۲)، اختلاف در آرا و مبانی اصولی از مهم‌ترین دلایل اختلاف در آرای فقهی به صورت عام و فقه سیاسی به صورت خاص است. فقه سیاسی متکفل بحث از استنباط احکام فقهی در عرصه قدرت است و هر چه حکم مورد بحث دارای اثرات بیش‌تری باشد، دقت در مبانی فقهی و اصولی آن از اهمیت بالاتری برخوردار خواهد بود. یکی از چالشی‌ترین مباحث فقه سیاسی در قرن معاصر، بحث از وجوب یا حتی جواز انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی است.

با این‌که در میان فقها تردیدی در عدم مشروعیت حکومت طاغوت و جائز وجود ندارد، مبارزه با حکومت سلطنتی پهلوی و انقلاب و تأسیس حکومت اسلامی از مسائلی بوده‌اند که از جهات مختلف از جانب مخالفان مبارزه مخصوصاً برخی علما مورد مناقشه بوده است.

با توجه به مباحثه‌ای که در تاریخ نجف میان «امام خمینی»¹ و «آیه‌الله العظمی حکیم»؛ صورت گرفته است و خاطراتی که از علمای بزرگ آن زمان هم چون «آیه‌الله العظمی بروجردی»؛ نقل شده است و مباحثی که امام خمینی در سلسله درس‌شان درباره حکومت اسلامی در نجف بیان کرده‌اند، می‌توان فهمید که مناقشات در چند بخش بوده است.

۱. وجود قدرت از ناحیه براندازی حکومت پهلوی و توان تشکیل حکومت و اداره امور، پس از براندازی حکومت پهلوی.

۲. مشروعیت تحمل هزینه‌هایی که در مسیر انقلاب باید پرداخته می‌شد مخصوصاً تلفات انسانی با توجه به اهمیت حفظ دماء و وجوب مدارای قوی و فعلی با سلاطین، در صورت در خطر افتادن خود یا دیگران با توجه به عموماً تقیه و عدم وجوب نهی از منکر در صورت آسیب جانی و مالی.

۳. مشروعیت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت بر اساس نظریه ولایت فقیه در امر حکومت.

در رابطه با تردید سوم و مشروعیت حکومت دینی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه در عصر غیبت، مباحثات گسترده‌ای صورت گرفته و مبانی اصولی متعددی در تکوین این نظریه نقش داشته‌اند که در تحقیقی دیگر مورد بحث قرار گرفته است (جلالی اصل، ۱۳۹۱، ص ۴۸-۵۵، ۶۱-۶۷، ۷۲-۷۳، ۷۶-۷۸، ۸۲-۸۵، ۹۷-۹۹ و ۱۲۱-۱۲۳). مشروعیت تحمل هزینه‌ها و ریشه‌های اصولی آن نیز در مقاله‌ای دیگر مورد بررسی قرار گرفته است (جلالی اصل، ۱۳۹۷، ش ۱، ص ۱۶۲-۱۴۱).

آنچه در این مقاله به بررسی آن می‌پردازیم، مناقشه اول و تأثیر نظریه خطابات قانونی امام خمینی ۱ بر نظر ایشان در رابطه با مسأله قدرت است.

همان‌گونه که بیان شد، در رابطه با قدرت دو مناقشه وجود داشته است: قدرت براندازی و انقلاب و قدرت تشکیل حکومت و اداره جامعه. این مسأله پیوند زیادی با اختلافات درباره شرطیت قدرت در تکلیف و وظیفه مکلف در قبال شک در قدرت یا علم به عدم وجود قدرت بر انجام تکلیف دارد که متأثر از مناقشه چگونگی خطابات شارع و توجه تکلیف به مخاطبین است. در رابطه با نحوه توجه خطابات شارع به مکلفین دو نظریه عمده وجود دارد: نظریه خطابات قانونی و نظریه انحلال. نظریه خطابات قانونی که از ابداعات امام خمینی ۱ است، لوازمی در حیطه شرطیت قدرت در تکلیف دارد که ادعای این مقاله این است که بخشی از اختلافات امام خمینی ۱ با علمای مخالف انقلاب و روی‌کرد خاص ایشان مبنی بر وجوب انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی، متأثر از لوازم این مبنای اصولی است. به طور کلی تأثیر این نظریه در بحث شرطیت قدرت در تکلیف را در دو جهت می‌توان تصویر کرد:

۱. وظیفه مکلف در صورت شک در قدرت.

۲. وظیفه مکلف در صورت علم به عدم قدرت، اما توان تحصیل آن.

این مقاله با بررسی نظریه خطابات قانونی امام خمینی ۱ با تبیین آثار آن در صورت شک در وجود قدرت، اثبات می‌کند که تأثیر این نظریه در جایی است که مکلف علم

به عدم قدرت داشته، ولی توان تحصیل آن را داراست و توجه به لوازم این مبنا نه تنها بخشی از رویکرد فقهی امام خمینی 1 به مسأله وجوب انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی را تبیین می‌کند، بلکه دارای آثار گسترده‌ای در فقه مخصوصاً در زمینه فقه سیاسی است.

توضیح نظریه خطابات قانونی

یکی از نوآوری‌های امام خمینی 1، نظریه خطابات قانونی است که منظور از آن، متفاوت بودن خطابات شخصی با خطابات قانونی است. این نظریه ثمرات زیادی در اصول فقه دارد و بسیاری از شبهات و معضلات را در مباحثی هم‌چون مسأله ضد و مسأله علم اجمالی حل می‌کند.

تا جایی که ما می‌دانیم، این نظریه پیش‌تر به نام کسی ثبت نشده است؛ هر چند که برخی ریشه‌های آن را به طور محدود و خاص در کلمات برخی اصولیان متقدم بتوان یافت (اسلامی، ۱۳۸۸، ش ۶۰-۵۹، ص ۱۶۲). به عنوان مثال، «مرحوم نائینی» با تشبیه قضایای شرعی با قوانین عرفی، قوانین عرفی را نیز از قضایای حقیقیه می‌داند (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۲۶). این تشبیه اگرچه همانند تشبیه خطابات شرعی از جانب امام خمینی 1 با خطابات قانونی است، با این حال، نظریه محقق نائینی، با نظریه خطابات قانونی متفاوت است. چرا که اعتقاد محقق نائینی به حقیقیه بودن قضایای شرعی، نه تنها منافاتی با اعتقاد ایشان به نظریه انحلال ندارد، بلکه از نظر ایشان جمیع قضایای حقیقیه، با توجه به تعدد افراد مکلفین، منحل به احکام متعدد می‌شود (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۷۹). در حقیقت تفاوت عمده نظریه محقق نائینی با امام خمینی این است که محقق نائینی معتقد است شارع هنگام جعل حکم، افراد را در نظر می‌گیرد (اگرچه این افراد؛ اعم از افراد محققة الوجود و شامل افراد مقدرة الوجود باشد)؛ در حالی که امام خمینی قائل است شارع محال است در حکم خود، افراد را لحاظ کند (امام خمینی، ۱۴۲۳ق(الف)، ج ۲، ص ۲۲۹ و فاضل لنکرانی، ۱۳۹۲).

در توضیح نظریه خطابات قانونی باید گفت از نظر امام خمینی 1 خطابات به دو

صورت هستند: خطابات شخصی و خطابات قانونی که هرکدام لوازم خاص خود را دارند.

خطاب شخصی، خطابی است که به آحاد مردم و به صورت شخصی بیان می‌شود. از لوازم این قسم خطاب، این است که در صورتی که شخص مخاطب عاجز باشد یا عادتاً یا عقلاً قادر به انجام امر نباشد، استهجان لازم می‌آید.

خطاب قانونی خطابی است کلی که مخاطب آن عامه مکلفین به طور کلی هستند، نه آحاد آنان و در حقیقت اوامر در این خطاب، منحل به اوامر جزئی نمی‌شوند. بنابراین، طبق این خطاب، حتی اگر در بین مخاطبین، شخص جاهل یا غیر قادری هم موجود باشد، مخاطب این خطاب کلی است و استهجان هم پیش نمی‌آید.

از نظر امام خمینی، خطابات شارع از قبیل خطابات قانونی است و در کیفیت جعل و کلی‌بودن تفاوتی با قوانین عرفیه‌ای که جعل می‌شود ندارد (امام خمینی، ۴۲۳ق(الف)، ج ۲، ص ۲۳۰-۲۲۸).

این نظریه در مقابل نظریه انحلال است که مبنای مشهور علماست. طبق نظریه انحلال، اوامر و نواهی شرعی، قضایای حقیقیه‌ای هستند که برای عناوین و موضوعات کلی جعل شده‌اند و به تبع این که این عناوین و موضوعات، دارای افراد و مصادیق خارجی است، این اوامر و نواهی منحل شده و به تک تک افراد و مصادیق خارجی سرایت می‌کنند. این تسری حکم از عنوان کلی به افراد و مصادیقش را انحلال حکم و احکام هر یک از مصادیق را «احکام انحلالی» می‌گویند؛ زیرا حکم به طور مستقیم و مستقل به آن‌ها تعلق نگرفته است، بلکه بر روی عنوان عام رفته و از آن‌جا به واسطه سرایت و انحلال، افراد را هم دربر گرفته است. مانند «اکرم کل عالم» که حکم وجوب اکرام بر روی عنوان عام «کل عالم» رفته و از آن‌جا به تک تک افراد عام سرایت می‌کند (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۲۹-۲۲۸؛ خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۶۶ و مقیمی، ۱۳۸۵، ش ۴۲، ص ۲۲۷).

اما از دیدگاه امام، این نظریه دارای اشکالاتی است؛ چرا که اگر قائل شویم خطابات قانونی منحل می‌شوند و سر از خطابات شخصی در می‌آورند، مفاسدی چند دامن گیر می‌شوند:

۱. عدم صحت خطاب اشخاص عاصی؛ زیرا وقتی مولا قطع دارد که عاصی منبعث نمی‌شود و مرادش حاصل نمی‌شود، اراده جزمی برای مولا در لوح نفس پدید نمی‌آید.

۲. عدم صحت تکلیف کفار به اصول و فروع.

۳. قبح تکلیف صاحب مروت به ستر عورت یا کارهای دیگری که با مروت منافات دارد. چون از صاحب مروت به طبیعت حالش هیچ‌گاه کشف عورت و امثال آن سر نمی‌زند. پس تکلیف که برای ایجاد داعی است، تأثیری در حال او ندارد و لغو است.

۴. عدم وجوب احتیاط، هنگام شک در قدرت؛ چون این‌گونه شک به قول مشهور، شک در تحقق جزء موضوع است.

۵. اختصاص یافتن احکام وضعی به محل ابتلابودن؛ چه احکام وضعی جعل مستقل نداشته باشند یا داشته باشند. در صورت اول که مطلب واضح است (زیرا به تبع احکام تکلیفی که از آن‌ها انتزاع شده‌اند، به محل ابتلابودن مقید می‌شوند) و در صورت دوم نیز می‌دانیم که جعل استقلالی به لحاظ آثار است. پس نمی‌توان حکمی وضعی جعل کرد که هیچ اثری ندارد. (چنان که در احکام تکلیفی نیز این استدلال راه دارد) ناچار باید گفت نجاست بول یا خمر، تنها نسبت به فردی که محل ابتلای او هست، ثابت می‌باشد (امام خمینی، ۱۴۲۳ق(الف)، ج ۳، ص ۲۳۰).

به نظر می‌رسد آن‌چه باعث شده علما قائل به انحلال خطاب شرعی شوند، این است که هر کدام از افراد مخاطبین باید مورد تکلیف و حکم باشد؛ بدون این‌که حکم وی به حکم فرد دیگر ارتباطی داشته باشد. چرا که عموم استغراقی است و جمیع افراد را در بر می‌گیرد. بنابراین، حکم کلی به احکام زیادی انحلال می‌یابد و به همین دلیل است که در شبهات موضوعیه برائت جاری می‌گردد و عقاب و ثواب با توجه به تعدد مکلفین متعدد می‌شود (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۴۵۰) و به همین دلیل هم نظریه خطابات قانونی مورد اشکال واقع شده است که چنان‌چه معنای خطاب قانونی، عدم انحلال به حسب افراد باشد، پس افراد بدون تکلیف خواهند بود و این خلف است و چنان‌چه افراد در عین حال که خطاب قانونی است، مورد تکلیف و حکم باشند، تناقض و محال است (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۴۵۰ و مقیمی، ۱۳۸۵، ش ۴۲، ص ۲۳۷).

با این حال، این ایراد به نظریه خطابات قانونی وارد نیست؛ چرا که همان‌گونه که امام خمینی¹ در کتاب «انوار الهدایة» تأکید می‌کند، مُنشأً، تکلیف واحدی برای مجموع مکلفین نیست، بلکه آنچه واحد است، خطاب و انشا است و مُنشأً هم چون حرمت زنا بر همه مکلفین واجب است؛ بدون این که خطاب خاص یا تکلیف مستقل به آحاد مکلفین متوجه باشد (امام خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۱۶).

فرزند ایشان نیز در مقام پاسخ‌گویی به شبهه چگونگی تعلق تکلیف به آحاد مکلفین بنا بر نظریه خطابات قانونی از تعبیر «انحلال حکمی» بهره گرفته و می‌گوید:

تلك الإرادة الواحدة المتعلقة بالخطاب العام القانوني، تنحلّ حكماً - حسب الأفراد، و حسب حكم العقل، و فهم العرف - إلى الأفراد، فيكون الانحلال إلى الكثير بنحو العموم الاستغراقي، و يكون الانحلال حكماً، ضرورة أن الوجدان قاض بوحدة الإرادة، فالكثرة اعتبارية بلحاظ أن المراد معنى كلي انحلالی. و هذا المعنى الانحلالی يوجب سريان الانحلال حكماً إلى الإرادة، لا واقعا و موضوعاً فإنه خلاف الوجدان، و منافٍ للبرهان، كما مضى سبيله. فعلى هذا، كل فرد من الأفراد بما أنه إنسان، و بما أنه مؤمن مسلم محكوم بالحكم الانحلالی الذي يتوجه إلى الآحاد، حسب توجيه الخطاب الكلي، لا حسب توجيه الخطاب الشخصي.... فما هي الشرائط في الخطاب الشخصي، شرائط لأجل أنه خطاب فعلي، و إذا كان الخطاب بالقوة فلا تعتبر تلك الشرائط، مع انحلال هذا العام و القانون الكلي إلى الكثير انحلالاً حكماً موجباً لصحة انتساب كل واحد إليه، و اختصاصه بالحكم المخصوص به (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۴۵۵-۴۵۴)؛ اراده واحدی که به خطاب عام قانونی تعلق گرفته است، حکماً - بر حسب افراد و بر حسب حکم عقل و فهم عرف - به افراد منحل می‌شود. پس انحلال به کثیر به صورت عمومی استغراقی است و انحلال حکمی است. چرا که وجدان حکم می‌کند که اراده واحد است، پس کثرت اعتباری و به این لحاظ است که معنا کلی انحلالی است و این معنای انحلالی موجب سریان انحلال حکمی به اراده است، نه انحلال واقعی؛ چرا که انحلال واقعی هم چنان که گذشت، بر خلاف

وجدان و منافی برهان است. بنابراین، هر فردی از افراد، از آنجا که انسان است و مؤمن و مسلمان است، محکوم به حکم انحلالی‌ای است که بر حسب توجه خطاب کلی، نه خطاب شخصی، متوجه آحاد است. ... پس آنچه از شرایط خطاب شخصی است، به این دلیل است که خطاب فعلی است و هنگامی که خطاب بالقوه بود، با انحلال این عام و قانون کلی به کثیر (به صورت انحلال حکمی که موجب صحت انتساب هر فردی به قانون کلی و اختصاصش به حکم مخصوص به خود است)، این شرایط معتبر نیست.

بنابراین، نظریه خطابات قانونی در عین پاسخ‌گویی به شبهات قائلین به نظریه انحلال، دچار مشکلاتی که متوجه نظریه انحلال می‌شود نیز نمی‌باشد.

اعتقاد به نظریه خطابات قانونی، از دیدگاه امام خمینی 1 لوازم مختلف اصولی هم‌چون عدم انحلال علم اجمالی در صورت خروج یکی از اطراف شبهه از محل ابتلا (امام خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۲۴)، موجه‌بودن حکم به احتیاط در صورت شک در قدرت (همان، ص ۱۲۶)، عدم قبح اوامر طولی و عرضی برای شارع و عدم نیاز به نظریه ترتب (همان)، اشتراک احکام بین عالم و جاهل، قادر و عاجز، مطیع و عاصی (همان، ص ۱۲۵)، عدم لزوم تأخر شرط از مشروط در جایی که زمان عمل متأخر است و قدرت در حین عمل حاصل می‌شود (همان، ص ۲۱-۲۰) و... را داراست.

یکی از لوازم این نظریه عدم شرطیت قدرت در تکلیف است. بنابراین، احکام همان‌گونه که بر قادر به فعلیت رسیده بر عاجز هم فعلی است و تنها تفاوت در عدم تنجز تکلیف و معذوریت عاجز است.

همان‌گونه که در مقدمه ذکر شد، این لازمه در دو جهت می‌تواند مورد بحث قرار گیرد:

۱. وظیفه مکلف در صورت شک در قدرت.
۲. وظیفه مکلف در صورت علم به عدم قدرت، اما توان تحصیل آن.

وظیفه مکلف در صورت شک در قدرت و تأثیر آن بر انقلاب اسلامی

یکی از مسائلی که در رابطه با نظریه خطابات قانونی بایستی مورد بررسی قرار

گیرد، تأثیر این نظریه بر تفاوت دیدگاه قائلان به این نظریه با منکران آن در اصل عملی جاری شده در صورت شک در قدرت و تأثیر آن بر انقلاب اسلامی است. توضیح این که یکی از برداشت‌هایی که از مبنای امام خمینی 1 در رابطه با خطابات قانونی صورت گرفته این است که تفاوت مبنای امام خمینی 1 با دیگر علما به دو اختلاف عمده می‌انجامد:

اول آن که احتیاط طبق عقیده کسانی که قدرت را شرط فعلیت می‌دانند، مادامی است که جست‌وجو صورت نپذیرفته است و بعد از فحص از قدرت، اگر کماکان شک داشته باشیم که آیا قدرت داریم یا نه، به اصالة البرائه متمسک می‌شویم. در حالی که طبق مبنای امام، اگر بعد از جست‌وجو نیز شک باقی باشد، مقام، مقام احتیاط است.

دوم آن که طبق عقیده مخالفین، در مورد شک در قدرت، در صورتی حکم به احتیاط می‌شود که ملاک احراز شده باشد و در صورتی که ملاک احراز نشده باشد، احتیاط لازم نیست. اما طبق عقیده امام خمینی 1، احراز ملاک لازم نیست و صرف وجود خطاب و امر شرعی باعث می‌شود که تکلیف در حق عاجز فعلیت یابد. بنابراین، در رابطه با مبارزه با ظلم نیز؛ اگرچه اصل مبارزه با ظلم از واجبات مسلم اسلام است، با این حال، اگر کسی شک کند که قدرت محو ظلم را دارد یا نه، طبق مبنای دیگر، بعد از فحص از قدرت و بقای حیرت و شک، اصالة البرائه را جاری می‌کند؛ چرا که فعلیت تکلیف در حق او مسلم نیست، الا این که توانسته باشد ملاک را در حق عاجز نیز احراز کند، ولی امام قائل است که باید مبارزه کرد تا یقین حاصل شود که قدرت موجود نیست و احتیاجی به احراز خارجی ملاک وجود ندارد (خمینی، 1378، ش 43، ص 244).

این نظر و تأثیر احتمالی آن بر انقلاب اسلامی را در دو جهت مورد بررسی قرار می‌دهیم:

جهت اول: آیا تنها بر مبنای خطابات قانونیه یا در صورت احراز ملاک از جای دیگر، شک در قدرت مجرای برائت است؟

بر اساس این نظر، بنا بر مبنای دیگر قائلین به انحلال، پس از فحص، چنانچه علم به قدرت حاصل نشد، برائت جاری می‌شود (مگر بنا بر نظر «مرحوم نائینی» که معتقدند

چنانچه ملاک از جای دیگر احراز شده باشد، احتیاط لازم است؛ در حالی که بر اساس مبنای امام خمینی 1، اگر بعد از جست و جو نیز شک باقی باشد، مقام، مقام احتیاط بوده و این مسأله فارقی میان اعتقاد به نظریه خطابات قانونی و اعتقاد به نظریه انحلال است.

با این حال، به نظر می‌رسد این نسبت که از دیدگاه قائلین به نظریه انحلال، شک در قدرت پس از فحص، مجرای براءت است، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چرا که اساساً به همین دلیل که قائلین به انحلال، شک در قدرت را مجرای براءت نمی‌دانند، مورد نقد امام خمینی قرار گرفته‌اند؛ چون از نظر ایشان، لازمه نظریه انحلال، جریان براءت در صورت شک در تکلیف است؛ چرا که در این صورت، شک در اصل تکلیف است، نه مکلف به (امام خمینی، 1418ق، ج 2، ص 126).

بنابراین، حداکثر نقدی که می‌توان ادعا کرد، به قائلین به انحلال وارد است که چنانچه ایشان در صورت شک در قدرت مبارزه با ظلم، حکم به احتیاط می‌کردند، احتیاطشان علی‌المبنی نبوده است؛ در حالی که طبق نظریه خطابات قانونی، احتیاط علی‌المبنی است. نه این‌که قائلین به انحلال، در مسأله شک در وجوب مبارزه با ظلم، بر خلاف امام خمینی 1 اصل جاری شده را براءت می‌دانند.

ضمن این‌که حکم به احتیاط در صورت شک در قدرت، تنها بنا بر مبنای امام نیست که علی‌القاعده است، بلکه این مسأله در رابطه با برخی از معتقدین به نظریه انحلال هم چون «میرزای نائینی» نیز علی‌القاعده است. چرا که مرحوم نائینی نیز معتقد است؛ اگرچه قدرت عقلی و عادی از شرایط تکلیفند، با این حال از شرایطی نیستند که دخلی در ثبوت ملاکات نفس‌الأمریه و مناطات احکام داشته باشند، بلکه از شرایط حسن تکلیف و خطابند. چون خطاب به غیر قادر قبیح است، بنابراین، چه قدرت موجود باشد یا نباشد، ملاک موجود است و عقل مستقلاً لزوم رعایت ملاک و عدم تفویض آن تا جایی که ممکن است را درک می‌کند و حداکثر در زمانی که علم به عدم قدرت بر استیفای ملاک داشته باشد، رعایت ملاک را لازم نمی‌داند؛ چرا که می‌داند مولا حکمی بر طبق آن ندارد. اما در صورت شک در قدرت، عقل برای رهایی از وقوع

در مخالفت واقع، احتیاط را لازم می‌داند. زیرا که عقل در صورت شک در موضوع حکمش، حکم به برائت نمی‌کند. پس هنگام شک در قدرت، عقل حکم بر برائت نکرده و آثار عدم قدرت را مترتب نمی‌کند، بلکه استقلالاً حکم به لزوم در نظر گرفتن احتمال قدرت می‌کند (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۵۶-۵۵).

بنابراین، مرحوم نائینی معتقد نیستند که تنها در موردی که از جای دیگر ملاک به نحوی در حق عاجز اثبات شده باشد، احتیاط لازم است (خمينی، ۱۳۷۸، ش ۳ و ۴، ص ۲۴۴)، بلکه با توجه به این که از دیدگاه ایشان قدرت، شرط حسن خطاب است، نه این که دخل در ثبوت ملاک داشته باشد، نفس وجود حکم شرعی را مثبت وجود مناط و ملاک می‌دانند و در همه موارد شک در قدرت، مگر در صورتی که علم به عجز حاصل شود، احتیاط را واجب می‌دانند و بنابراین با این که قائل به انحلالند، این احتیاط علی‌المبنی است:

فإن النتيجة عند الشك في القدرة العقلية هي وجوب الفحص عنها حتى يظهر الحال، كما لو علم بتحقق ما هو المنطوق والملاك في تكليف المولى برفع الحجر عن الأرض و شك في القدرة عليه، فإن ضرورة العقل حاکمة بلزوم الفحص عن القدرة إلى أن يتبين العجز، و ليس للعبد الاتكال على الشك و إجراء البراءة عن التكليف (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۵۶)؛ پس نتیجه هنگام شک در قدرت عقلی، وجوب فحص از قدرت تا زمانی که علم حاصل شود می‌باشد. هم‌چنان که اگر علم به تحقق مناط و ملاک در تکلیف مولا نسبت به بلند کردن سنگ از زمین داشته باشیم و در قدرت بر آن شک کنیم، عقل ضرورتاً حکم می‌کند که باید فحص از قدرت تا زمانی که عجز مبین شود، صورت بگیرد و عباد نمی‌تواند بر شک تکیه کرده و نسبت به تکلیف اجرای برائت کند.

و گفتنی است این مبنا مختص «مرحوم نائینی» نیست و «محقق عراقی» نیز قائلند که در جمیع مواردی که به شک در قدرت بر امثال و تحصیل غرض رجوع می‌کند، عقل حکم به عدم اجزا و وجوب احتیاط می‌کند؛ چرا که می‌داند مصلحت ملزومه باقی است (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۳۰).

البته مبنای «امام خمینی»¹ درباره خطابات قانونی، در رابطه با شک در قدرت، باعث تفاوت ایشان از «محقق خویی» شده است؛ چرا که محقق خویی در صورت شک در قدرت نیز قائل به برائتند. بنابراین، در رابطه با لزوم یا عدم لزوم مبارزه در صورت شک در قدرت، ایشان قائل به برائت خواهند بود. ایشان می‌فرمایند:

أنه لا فرق فی الرجوع إلى أصالة البراءة فی موارد الشک فی التکلیف بین أن یکون منشؤه الشک فی القدرة أو الشک من جهة اخرى کعدم النص أو إجماله أو تعارض النصین أو نحو ذلك، ضرورة عدم الفرق بینهما، ولا موجب لتقیید أصالة البراءة بغير المورد الأول، فإنه بلا دلیل و مقتض (خویی، ۴۲۲ق، ج ۲، ص ۶۱)؛ در رجوع به اصالة البراءة در موارد شک در تکلیف، فرقی نمی‌کند که منشأ آن شک در قدرت باشد یا شک از جهت دیگری هم چون عدم نص یا اجمال آن یا تعارض نصین یا مانند آن؛ چرا که فرقی بین این‌ها نیست و دلیلی هم برای اختصاص اصالة البراءة به غیر از مورد اول نداریم. پس چنین تخصیصی بی دلیل است.

جهت دوم: آیا مبنای امام خمینی¹ درباره لزوم احتیاط در صورت شک در قدرت، در انقلاب اسلامی مؤثر بوده است؟

در این جهت باید به بررسی این امر بپردازیم که حتی در صورتی که تنها بر اساس نظریه خطابات قانونی امام خمینی، شک در قدرت، مجرای احتیاط است، آیا این مبنای، تفاوتی در عمل کرد ایشان در مسیر انقلاب اسلامی داشته است یا خیر؟ بدین معنا که آیا می‌توان لوازم نظریه خطابات قانونی در زمینه شک در قدرت را فارقاً برای عمل کرد امام خمینی از دیگر علما که قائل به نظریه انحلال بوده‌اند، به حساب آورد یا تفاوت مبنای در زمینه نحوه خطابات شارع، در این جهت منجر به تفاوت عمل کرد علما نشده است؟

در این زمینه باید گفت حتی چنانچه بپذیریم تنها بر مبنای امام است که شک در قدرت، مجرای احتیاط بوده و بر اساس مبنای قائلین به نظریه انحلال، در صورت شک در قدرت، اصل عملی جاری، برائت است، باز هم نمی‌توان این لازمه نظریه خطابات

قانونی را (بر خلاف لازمه دیگر این نظریه که بیان خواهد شد) در انقلاب اسلامی مؤثر دانست؛ چرا که قدرت را می‌توان در چند حوزه در نظر گرفت:

۱. شک در قدرت برای آگاه‌سازی توده‌ها و بیان مفاسد حکومت پهلوی.
۲. شک در قدرت در براندازی حکومت پهلوی.
۳. شک در تأسیس حکومت اسلامی و اداره حکومت.

با دقت در کلمات امام خمینی 1 مشخص می‌شود ایشان در مورد اول قائل به وجود قدرت بوده‌اند و در این حوزه، علمای دیگر هم با ایشان اختلاف نظر نداشته‌اند و مناقشه‌ای که وجود داشته در مشروعیت آن، با توجه به هزینه‌های جانی آن بوده است.

هم‌چنین ایشان در مورد صورت دوم قائل بوده‌اند؛ اگرچه در حال حاضر قدرت آن وجود ندارد، اما باید قدرت را کسب کرد که هم‌چنان که در گفتار بعد بیان خواهد شد، به نظر می‌رسد تأثیر نظریه خطابات قانونی، در این بخش بوده است و در صورت سوم نیز قائل بوده‌اند که قدرت آن وجود دارد.

در رابطه با قدرت برای آگاه‌سازی توده‌ها و بیان مفاسد حکومت پهلوی، ایشان می‌فرمایند:

شما الآن نه کشوری دارید و نه لشگری، ولی تبلیغات برای شما امکان دارد و دشمن نتوانسته همه وسایل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد. البته مسائل عبادی را باید یاد بدهید، اما مهم مسائل سیاسی اسلام است؛ مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است. این‌ها محور کار بوده و باید باشد. وظیفه ما این است که از حالا برای پایه‌ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم؛ تبلیغ کنیم؛ تعلیمات بدهیم؛ هم‌فکر بسازیم؛ یک موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم تا یک جریان اجتماعی پدید آید و کم‌کم توده‌های آگاه و وظیفه‌شناس و دین‌دار در نهضت اسلامی متشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

تبلیغات و تعلیمات، دو فعالیت مهم و اساسی ماست. وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه

برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود (امام خمینی، ۱۴۲۳ق(ب)، ص ۱۲۸-۱۲۷).

بنابراین، سیاست اصلی ایشان در مرحله اول، تبلیغ و عدم سکوت در مقابل مفسد حکومت پهلوی و آگاه‌سازی مردم بوده است:

شما که فعلاً قدرت ندارید، جلو بدعت‌های حکام را بگیرید و این مفسد را دفع کنید، اقلًا ساکت ننشینید. تو سر شما می‌زنند، داد و فریاد کنید، اعتراض کنید. انظلام نکنید؛ انظلام (تن به ظلم دادن) بدتر از ظلم است. اعتراض کنید، انکار کنید، تکذیب کنید، فریاد بزنید. باید در برابر دستگاه تبلیغات و انتشارات آن‌ها دستگاهی هم این طرف به وجود بیاید تا هر چه به دروغ می‌گویند تکذیب کند. بگوید دروغ است، بگوید عدالت اسلامی این نیست که آن‌ها ادعا می‌کنند. عدل اسلامی که برای خانواده‌ها و جامعه مسلمین قرار داده شده، همه برنامه‌اش مضبوط و مدون است که آن‌ها دارند. این مطالب باید گفته شود تا مردم متوجه باشند و نسل آینده سکوت این جماعت را حجت قرار ندهد و نگوید لابد اعمال و رویه ستم‌کاران مطابق شرع بوده است و دین مبین اسلام اقتضا می‌کرده که ستم‌گران «اکل سحت»؛ یعنی حرام‌خواری کنند و مال مردم را غارت کنند (همان، ص ۱۱۴).

ایشان هم‌چنین در رابطه با قدرت براندازی حکومت پهلوی همان‌طور که گذشت، قائل بوده‌اند که چنان‌چه قدرت آن وجود ندارد، باید آن را به دست آورد (همان، ص ۱۱۶) و قدرت آن را نیز دست‌یافتنی می‌دانسته‌اند:

ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیاییم. در همه عالم و همیشه همین‌طور بوده است. چند نفر با هم می‌نشستند، فکر می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند و به دنبال آن تبلیغات می‌کردند، کم‌کم بر نفرت هم‌فکر اضافه می‌شد، سرانجام به صورت نیرویی در یک حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن جنگیده، آن را ساقط می‌کردند.

محمد علی میرزایی را از بین می‌بردند و حکومت مشروطه تشکیل می‌دادند. همیشه از اول، قشون و قدرتی در کار نبوده است و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند.

قلدری‌ها و زورگویی‌ها را محکوم می‌کردند، ملت را آگاه می‌ساختند و به مردم می‌فهماندند که این قلدری‌ها غلط است. کم کم دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت و همه گروه‌های جامعه را فرا می‌گرفت، مردم بیدار و فعال می‌شدند و به نتیجه می‌رسیدند (همان، ص ۱۲۷).

ایشان هم‌چنین در رابطه با مسأله سوم؛ یعنی قدرت اداره حکومت، اعتقاد داشته‌اند که ما در حال حاضر قدرت اداره حکومت را داریم:

مرتباً عذرخواهی می‌کنند که این کارها از ما ساخته نیست. این افکار غلط است. مگر آن‌ها که اکنون در کشورهای اسلامی امارت و حکومت دارند، چکاره‌اند که آن‌ها از عهده برمی‌آیند و ما بر نمی‌آییم؟ کدام‌یک از آن‌ها بیش از فرد متعارف و معمولی لیاقت دارد؟

... آن‌چه مربوط به نظارت و اداره عالی کشور و بسط عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم می‌باشد، همان است که فقیه تحصیل کرده است. آن‌چه برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است، همان است که فقیه دارد. ... به خودتان اعتماد داشته باشید. شما که این قدرت و جرأت و تدبیر را دارید که برای آزادی و استقلال ملت مبارزه می‌کنید، شما که توانسته‌اید مردم را بیدار و به مبارزه وادار کنید و دستگاه استعمار و استبداد را به لرزه درآورید، روز به روز بیش‌تر تجربه می‌آموزید و تدبیر و لیاقت شما در کارهای اجتماعی بیش‌تر می‌شود. وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جائز را سرنگون کنید، یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری توده‌های مردم برخوردار خواهید آمد. طرح حکومت و اداره و قوانین لازم برای آن آماده است. اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد، اسلام مقرر داشته و اگر قوانین لازم دارد، همه را وضع کرده است. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت

بنشینید قانون وضع کنید یا مثل حکام بیگانه پرست و غرب زده به سراغ دیگران بروید تا قانونشان را عاریه بگیرید، همه چیز آماده و مهیاست. فقط می ماند برنامه های وزارتی، که آن هم به کمک و هم کاری مشاورین و معاونین متخصص در رشته های مختلف در یک مجلس مشورتی ترتیب داده و تصویب می شود (همان، ص ۲۲ و ۱۳۹-۱۳۸).

بنابراین، به نظر می رسد امام خمینی 1 در این بخش نیز دچار شک و تردید نبوده اند تا حتی اگر مبنای شان را سبب تفاوت عمل از دیگر علما بدانیم، در انقلاب اسلامی تأثیرگذار بوده باشد. ضمن این که با توجه به خاطراتی که از علمای بزرگ آن زمان هم چون «آیه الله بروجردی» و «آیه الله حکیم» نقل شده است، مشخص می شود که این بزرگان نیز در این مسأله شک نداشته تا مبنای شان در رابطه با اصل عملی جاری در موارد شک در قدرت، در روی کردشان تأثیرگذار باشد. بلکه اطمینان داشته اند که در حال حاضر قدرت کافی برای انقلاب و اداره حکومت وجود ندارد (سلطانی طباطبایی، ۱۳۷۰، ش ۴۴-۴۳، ص ۵۸-۲۷ و گرامی، ۱۳۹۴).

لوازم نظریه خطابات قانونی در رابطه با وظیفه مکلف در صورت توان تحصیل قدرت و تأثیر آن بر انقلاب اسلامی

هم چنان که گفته شد، یکی از لوازم نظریه خطابات قانونی، عدم شرطیت قدرت در تکلیف است. بنابراین، احکام همان گونه که بر قادر به فعلیت رسیده بر عاجز هم فعلی است و تنها تفاوت در عدم تنجز تکلیف و معذوریت عاجز از نگاه عقل است. با توجه به فعلیت حکم، چنان چه مکلف عاجز، قادر به تحصیل قدرت باشد، بر وی واجب است که قدرت را تحصیل کرده و تکلیف را انجام دهد.

به نظر می رسد این نظریه اصولی در انقلاب اسلامی مؤثر بوده و پاسخ گوی یکی از شبهات مهم مخالفین انقلاب بوده است. چرا که همان گونه که گذشت، یکی از شبهات اصلی در مسیر انقلاب، نبود قدرت برای براندازی رژیم پهلوی و تأسیس حکومت اسلامی است. اما با توجه به مبنای امام خمینی 1 در رابطه با عدم شرطیت قدرت در تکلیف و فعلی بودن خطاب نسبت به عاجز؛ چنان چه شخص عاجز قدرت بر انجام

کاری ندارد، بر او واجب است که تحصیل قدرت کرده و فعل را به انجام رساند. در حالی که بر اساس نظریه انحلال، با توجه به شرطیت قدرت در تکلیف، در صورت علم به عدم قدرت، حتی بر اساس نظریه امثال «محقق نائینی» و «محقق عراقی»، اساساً تکلیف بر عاجز فعلی نشده تا وی موظف به تحصیل قدرت بر انجام آن باشد.

در حقیقت طبق مبنای مشهور، همچنانکه در مواردی هم چون حج که قدرت از شرایط خاصه تکلیف و شرط وجوب است، تحصیل استطاعت واجب نمی‌باشد، وقتی قدرت را از شرایط عامه فعلیت تکلیف گرفتیم نیز قدرت شرط وجوب تکالیف بوده و تا حاصل نشود، تکلیف فعلی نخواهد شد. در حالی که طبق نظریه خطابات قانونی، قدرتی که از شرایط عامه تکلیف است، پیوسته شرط واجب بوده و باید آن را تحصیل نمود. یعنی قدرت شرط تحقق خارجی عمل واجب است، نه شرط وجوب آن.

به نظر می‌رسد بر اساس این مبناست که امام خمینی¹ در رابطه با تشکیل حکومت اسلامی و براندازی حکومت پهلوی قائل است که اگر در حال حاضر قدرت جلوگیری از مفاسد وجود ندارد، باید این قدرت را کسب کرد. ایشان در کتاب ولایت فقیه می‌فرماید:

ما باید جلو این غارتگری‌ها و حرام‌خوری‌ها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند، ولی علمای دینی و وظیفه‌شان سنگین‌تر و مهم‌تر است. ما باید پیش از سایر افراد مسلمان به این جهاد مقدس و این وظیفه خطیر اقدام کنیم. ما به خاطر مقام و موقعیتی که داریم، بایستی پیش قدم باشیم. اگر امروز قدرت نداریم که جلو این کارها را بگیریم و حرام‌خواران و خائنین به ملت و دزدان مقتدر و حاکم را به کیفر برسانیم، باید کوشش کنیم این قدرت را به دست بیاوریم و در عین حال، به عنوان حداقل انجام وظیفه، از اظهار حقایق و افشای حرام‌خوری‌ها و دروغ‌پردازی‌ها کوتاهی نکنیم. وقتی قدرت به دست آوردیم، نه تنها سیاست و اقتصاد و اداره کشور را درست می‌کنیم، بلکه حرام‌خورها و دروغ‌پردازها را شلاق می‌زنیم و به کیفر می‌رسانیم (امام خمینی، ۱۴۲۳ق(ب)، ص ۱۱۶).

باید در نظر داشت که ثمره فقهی این مبنای اصولی، منحصر در تبیین رویکرد ایشان در رابطه با انقلاب و تشکیل حکومت نیست، بلکه مشخص می‌شود از نظر ایشان هرگاه عملی واجب بود، حتی اگر در شرایط کنونی قدرت تحقق آن وجود ندارد، باید با تهیه مقدمات آن، واجب را تحقق بخشید و عدم وجود قدرت، عذری برای تعطیل گذاردن واجبات شرعی نیست. توجه به این مبنا در مسائل حکومتی و برنامه‌ریزی‌های دستگاه‌های اجرایی حائز اهمیت است؛ چرا که نگاه کانون‌های برنامه‌ریزی را از برنامه‌ریزی برای انجام واجبات مقدور، به برنامه‌ریزی برای توانمند کردن حکومت اسلامی برای تحقق همه احکام الزامی در حیطه فقه سیاسی معطوف می‌کند.

نتیجه‌گیری

با بررسی آرا و نظرات امام خمینی¹ پیش از انقلاب مشخص می‌شود ایشان برای نگرانی‌های علما در رابطه با براندازی حکومت پهلوی و تأسیس حکومت اسلامی پاسخ‌هایی داشته‌اند که ریشه در مبانی اصولی ایشان داشته است. به صورت خاص در مناقشات مربوط به قدرت، به نظر می‌رسد نظریه خاص امام خمینی در رابطه با چگونگی توجه خطاب به مکلفین؛ یعنی نظریه خطابات قانونی و لازمه آن؛ یعنی عدم شرطیت قدرت در تکلیف، تأثیر مستقیم بر رویکرد ایشان به انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی داشته است. اما باید در نظر گرفت که این مبنا؛ اگرچه باعث تفاوت نظر ایشان با آیه‌الله خویی؛ در مسأله شک در قدرت شده و به تبع آن ممکن بود باعث تفاوت نظر این دو فقیه بزرگ در وجوب انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی شود؛ با این حال، با توجه به عدم شک در توان تشکیل حکومت اسلامی و علم به عدم وجود قدرت در سرنگونی حکومت پهلوی در اوایل مبارزه، مشخص می‌شود ایشان در رابطه با قدرت مبارزه، انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی دچار شک نبوده‌اند. بنابراین، آنچه تأثیر اختلاف مبنای ایشان در رابطه با نحوه خطابات شارع و تأثیر آن در مسأله شرطیت قدرت است، بیش از آن‌که مسأله شک در قدرت باشد، مبنای فقهی ایشان درباره وظیفه مکلف در صورت علم به عدم وجود

قدرت و علم به توان تحصیل آن است. چرا که طبق این مبنا، تکلیف بر مخاطبان فعلی بوده و بنابراین، قدرت شرط واجب است، نه شرط وجوب. در نتیجه چنانچه مکلفین در حال حاضر قدرت انجام عمل واجب را نداشته باشند، ولی قدرت آن دست‌یافتنی باشد، بر آنان واجب است که قدرت را تحصیل کرده و واجب را به انجام رسانند.

با توجه به مبنای اصولی امام خمینی¹ در رابطه با عدم شرطیت قدرت در تکلیف و تطبیق آن بر سخنان ایشان در کتاب «ولایت فقیه» مبنی بر لزوم کسب قدرت برای مبارزه با حکومت پهلوی، مشخص می‌شود اختلاف ایشان با برخی علما و روی‌کرد ایشان مبنی بر وجوب انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی متأثر از این مبنای اصولی بوده است.

باید در نظر داشت که ثمره فقهی این مبنای اصولی، منحصر در تبیین روی‌کرد ایشان در رابطه با انقلاب و تشکیل حکومت نیست، بلکه مشخص می‌شود از نظر ایشان هرگاه عملی واجب بود، حتی اگر در شرایط کنونی قدرت تحقق آن وجود ندارد، باید با تهیه مقدمات آن، واجب را تحقق بخشید و عدم وجود قدرت، عذری برای تعطیل‌گذاران واجبات شرعی نیست. توجه به این مبنا در مسائل حکومتی و برنامه‌ریزی‌های دستگاه‌های اجرایی حائز اهمیت است؛ چرا که نگاه کانون‌های برنامه‌ریزی را از برنامه‌ریزی برای انجام واجبات مقدور، به برنامه‌ریزی برای توانمندکردن حکومت اسلامی برای تحقق همه احکام الزامی در حیطه فقه سیاسی معطوف می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. اسلامی، رضا، «نظریه عدم انحلال خطابات قانونی»، فقه، سال شانزدهم، ش ۶۰-۵۹، بهار ۱۳۸۸.
۲. امام خمینی، سیدروح‌الله، انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲، ۱۴۱۵ق.
۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، تنقیح الأصول، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی، ج ۲، ۱۴۱۸ق.
۴. امام خمینی، سیدروح‌الله، تهذیب الأصول، ج ۲ و ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی، ج ۲، ۱۴۲۳ق(الف).
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، جواهر الأصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲، ۱۳۷۶.

۶. امام خمینی، سیدروح‌الله، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۲، ۴۲۳ق(ب).
۷. جلالی اصل، هادی، «بررسی فقهی تحمل هزینه‌های انقلاب اسلامی با توجه به مبانی اصولی امام خمینی»، فصلنامه علمی - پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی، دوره ۴، ش ۱، شماره پیاپی ۱۰، ۱۳۹۷.
۸. جلالی اصل، هادی، رابطه اصول فقه و فقه سیاسی در اندیشه فقهای معاصر شیعه با تأکید بر آراء امام خمینی، قم: دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی و تاریخ، دانشگاه باقرالعلوم، ۷، ۱۳۹۱.
۹. خمینی، سیدحسن، «اصل شرطیت قدرت در تکالیف و تأثیر آن بر اندیشه سیاسی امام خمینی»، مجله متین، ش ۴۳، تابستان و پاییز ۱۳۷۸.
۱۰. خمینی، مصطفی، تحریرات فی الأصول، ج ۳ و ۲، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.
۱۱. خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، ج ۴ و ۲، قم: طبع موسسه احیاء آثار السید الخوئی، ۱۴۲۲ق.
۱۲. سلطانی طباطبایی، سید محمد باقر، «مصاحبه با سید محمد باقر سلطانی طباطبایی»، مجله حوزه، دوره هشتم، ش ۴۳-۴۴، بهار ۱۳۷۰.
۱۳. عراقی، ضیاء‌الدین، نه‌ایة الأفكار، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، چ ۳، ۱۴۱۷ق.
۱۴. فاضل لنکرانی، محمد جواد، «سخنرانی در همایش خطابات قانونیه امام خمینی»، ۱۳۹۲/۸/۹: <http://fazellankarani.com/persian/news/7414>
۱۵. گرامی، محمد علی، نظر آیت الله بروجردی در مورد ولایت فقیه و انقلاب مشروطه، (تاریخ انتشار: ۱۰ فروردین ۱۳۹۴): mashreghnews.ir/fa/news/40087
۱۶. مقیمی، ابوالقاسم، «نظریة الخطابات القانونیه»، مجله فقه اهل البیت (عربی)، سال یازدهم، ش ۴۲، فروردین ۱۳۸۵.
۱۷. موسوی، سید محمد رضا، بررسی مبانی اختلاف فتوای فقهای امامیه در احکام، قم: دانشگاه قم، ۱۳۸۷.
۱۸. نائینی، محمد حسین، اجود التقریرات، ج ۱، قم: مطبعة العرفان، ۱۳۵۲.
۱۹. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ۳ و ۴، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.